



علی آقا واحد

اسیر عشق وطن!

یثنه وورولدو کۆنول زولف یاره، اؤز غمی کم کمنده دوشدو بو مجنون دوباره، اؤز غمی کم صفالی خوش گونو اولماز اسیر زولف اولاین کیم ایسته‌بیرسه اولا بختی قاره، اؤز غمی کم وفاسیز اولدوغونو گۆردو بولبول اؤز گولونون یثنه دیکبک گۆزونو نوباهار، اؤز غمی کم او شوخه من نه قدر یالواربیدد آندآ ایچدیم اینانمادی یثنه پروردگار، اؤز غمی کم گۆزملر حقلی دیر اینجیثنه، بیخسا، کۆنلوم ائوین بو قانه‌دُنُموشه یوخ باشقا چاره، اؤز غمی کم منیم تک اولمادی مجنون اسیر عشق وطن یابیلدی شهرتی هر بیر دیاره، اؤز غمی کم دَنُمیشه واحد،ا گول‌چهره، «گۆزله، تتر گلرم» سن ایندی عادت‌الله انتظاره، اؤز غمی کم

ادامه از همین صفحه...

منزلی آموزش، به عنوان ویژگی محوری مورد توجه قرار گرفته و ویژگی دانایی، مهارت و تخصص‌آفرینی کمتر مورد توجه بوده است. اگر ویژگی‌های دست دوم برجستگی داشتند، فرآیندها و سازوکارهای آموزش به شیوه علمی و اثربخش تدوین و انجام می‌شدند.

ب: برای داشتن آموزش پیشرو و توسعه‌محور، مورد نظر داشتن ملاک‌های علمی و تخصصی در فرآیند جذب نیروی انسانی برای آموزش به ویژه در آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها ضرورت دارد. ملاک‌های جذب معلمان و اعضای هیات علمی نباید با رویکرد تقلیل‌گرایانه و ایدئولوژی‌محور که بسته به تغییر دولت‌ها دچار تغییر می‌شوند، انجام شود. آموزش یک نهاد پیشرو در جامعه است، بنابراین ملاک‌ها و استانداردهای آن نیز باید فرادولتی، فراجنبشی و علمی باشد. شوربختانه در چند دهه گذشته معیارهای علمی در فرآیند تأمین نیروی انسانی آموزش مورد کم توجهی و حتی بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. برای نمونه، در یکی از دولت‌های گذشته، به روایت وزیر وقت علوم، ملاک جذب هیات علمی، وفاداری به رییس دولت اعلام شد!! ملاک وفاداری به گروه‌ها و جریان‌های خاص، کشنگر توسعه‌ای برای جامعه تربیت نمی‌کند.

ج: محتوای آموزشی در جامعه ما در معرض تغییرات غیرضروری و بدون مطالعه بوده است. محتوای آموزشی در جامعه نباید به ذائقه‌های گذرا و ناپایدار گره زده شود و متناسب با تغییر دولت‌ها، محتوا تغییر یابد. پویایی آموزشی متناسب با تحولات نسلی و زمانی ضروری است، اما نگاه صفر و صدی در محتواهای آموزشی و کنار نهادن محتوایی که برای تربیت نیروی انسانی کارآمد، حفظ ارتباط بین نسلی و تداوم انگاره‌های هویتی ضروری است، برای نظام آموزشی و جامعه زیانبار است.

ج: مساله دیگر از یک سو، اقتصاد ضعیف آموزش در جامعه و از سوی دیگر، تجاری شدن آموزش است، در حالی که آموزش یک نهاد پایه است. سهم آموزش از تولید ناخالص داخلی در کشور ما از بسیاری از کشورهای دیگر کمتر است. بودجه پژوهش بسان بخش همجوار و هم‌پيوند نظام آموزشی، ضعیف و نارساست به گونه‌ای که سهم پژوهش از تولید ناخالص داخلی در کشور ما، کمتر از نیم درصد است در حالی که در برخی کشورهای جهان، سهم پژوهش از تولید ناخالص داخلی نزدیک پنج درصد است.

در کنار ضعف اقتصاد آموزش، فعالیت‌های آموزشی زمینه برخی کسب و کارهای مالی شده است، از مدارس انتفاعی که به نادرستی نام غیرانتفاعی به خود گرفته‌اند تا محتوای کمک درسی، کنکوری و تقویتی و کلاس‌های کنکور که گردش مالی بالایی دارند، همه آموزش را به یک کالای لوکس تبدیل کرده‌اند که بخش قابل توجهی از خانواده‌ها توان تأمین هزینه‌های آنها برای پیشبرد فعالیت آموزشی فرزندان‌شان را ندارند.

این رویه ضمن اینکه آموزش عمومی دولتی را در باور عمومی و همچنین در عمل ضعیف ساخته است، به بازتولید نابرابری اجتماعی منجر می‌شود. گونه دردناک‌تر کالایی شدن آموزش، فروش مدرک و مدرک‌های تقلبی است. آگهی‌های تبلیغی فروشندگان این مدارک، آشکارا در رسانه‌های اجتماعی و فضای مجازی منتشر می‌شود، گویا که هیچ نهاد ناظری در جامعه وجود ندارد!

مطلب زیر گزارش دکتر سمیه توحیدلو دبیرنشست «بازخوانی اجتماعی جنگ ۱۲ روزه، از سخنرانی دکتر نفیسه آزاد در حوزه «روایت و جنگ» است.

در گزارش توحیدلو، نفیسه آزاد، بر عاملیت جامعه ایران تأکید کرده است. او در سخنرانی خود با عنوان «روایت یک تغییر پارادایم»، معتقد است که جامعه ایرانی در حال حاضر میان دو روایت آسیب‌زا گرفتار شده است: یکی تهاجم خارجی و دیگری روایت تحقیرآميز داخلی که جامعه را منفعل و بی‌اثر معرفی می‌کند. نفیسه آزاد برای اثبات عاملیت و کنشگری جامعه، به سه نوع فعالیت غیررسمی اشاره می‌کند: شوخ‌طبعی جمعی، که نوعی مقاومت روانی در برابر شرایط سخت است، کنش‌های خودجوش و کمک‌های متقابل مانند یاری‌رسانی‌های مردمی که خارج از سازمان‌های رسمی انجام می‌شود، ادامه زندگی روزمره که نشان‌دهنده توانایی جامعه برای بقا و حفظ جریان زندگی در شرایط بحرانی است. نفیسه آزاد در نهایت تأکید می‌کند باید روایتی از جامعه ارائه شود که از حالت قربانی به کنشگر تغییر یابد، پیروزی را متعلق به جامعه بدارد و نقش واقعی مردم را در حوادث، ورای قدرت رسمی، به رسمیت بشناسد. این گزارش در زیر از نظراتان می‌گذرد: *****

دکتر نفیسه آزاد، سخنرانی خود را با عنوان «روایت یک تغییر پارادایم» ارائه کرد. او در آغاز صحبت‌های خود به این نکته اشاره کرد که اغلب تریبون‌داران، جامعه ایران را بدون عاملیت و قدرت تصمیم‌گیری یا تصمیم‌سازی به تصویر می‌کشند. هدف اصلی نفیسه آزاد، دفاع از

عاملیت جامعه‌ای بود که در آن زندگی می‌کند. او سخنرانی خود را با دو پیش‌فرض مهم آغاز کرد. نخست، ایشان بر پذیرش تنوع جامعه ایران تأکید کردند و



دوم اینکه که ایشان قصد ندارند مردم را یکپارچه و «خیر مطلق» و در مقابل، دولت یا حاکمیت را «شر مطلق» معرفی کنند. از نگاه خانم آزاد، جامعه ایران در شرایط کنونی میان دو آتش گرفتار آمده است. یکی آتش تهاجم خارجی که تهاجمی نامشروع و دارای جنایت جنگی است. آتش دیگر، روایت تحقیرآمیز داخلی است که جامعه را بدون عاملیت، بدبخت، قربانی، نفهم، بی‌سواد، خودفروخته یا نابلد توصیف می‌کند. این تحقیر نه فقط از یک سو، بلکه از جانب تمام گروه‌هایی صورت می‌گیرد که حتی در زمینه‌های سیاسی با یکدیگر اختلاف نظرهای جدی دارند. روایتی که از زمان جنبش مشروطه توسط روشنفکران و به ثابوت از سوی حاکمیت تکرار

اجتماعی

بارش آتش اسرائیل و برخی روشنفکران بر سر مردم

حاشیه‌نشینان است. این نوع کنش‌ها در هیچ سازماندهی غیررسمی اجتماعی را ایجاد نمی‌کند و مرزگذاری‌های ظریفی را نیز شامل می‌شود که آن را به عاملیت خودآگاه تبدیل می‌کند.

سومین کنش، ادامه زندگی روزمره است. این کنش نیز غالباً تحقیر می‌شود (مثلاً چرا در شرایط غم‌انگیز به زندگی عادی ادامه می‌دهید؟). اما حفظ روال عادی زندگی جامعه برای حفظ جریان زندگی زیر بار فشارهاست و آشکار ساختن آن وظیفه پژوهشگران و تریبون‌داران است. خانم آزاد معتقد است که روایت عاملیت این جامعه، که هنوز صدای روشن و منادی مشخصی ندارد، دارای ویژگی‌هایی است. نخست، گذار از قربانی به کنشگر؛ به این معنا که جامعه صرفاً قربانی سیاست‌ها یا تجاوز نظامی نیست، بلکه در قبال آن‌ها کنشگری می‌کند. حتی اگر برخی رویکردها مورد پسند نباشند. دوم، بازتعریف پیروزی ؛ پیروزی دستاورد جامعه است، نه چیزی که گروه‌های سیاسی به حساب خود واریز کنند. سوم، نقش مردم در اتفاقات ؛ نقش مردم در رویدادها، خارج از قدرت رسمی، روایت را تغییر می‌دهد. این بدان معناست که عاملیت جامعه، صرف‌نظر از پسند یا ناپسند بودن آن برای گروه‌های مختلف، قابل انکار نیست و جرم‌انگاری رویکردهای متفاوت همان نادیده گرفتن و تحقیر کردن عاملیت جامعه است.

تحقیر کردن عاملیت جامعه است. تحقیر می‌شوند، اما در واقع فراتر از جوک‌سازی صرف، حامل مضامین اجتماعی و سیاسی و شکلی از مقاومت روانی هستند که تناقضات پنهان از دید نیروهای سیاسی، نخبگان و روشنفکران را آشکار می‌کنند. دومین کنش، کنش خودجوش و کمک‌های متقابل جمعی است که خارج از سازماندهی‌های رسمی اتفاق می‌افتد. این کنش‌ها شامل آموزش، کمک، همدردی، به اشتراک گذاشتن مسئولیت، تخصص و خدمات رایگان، و جلب توجه به گروه‌های آسیب‌پذیر مانند کودکان، سالمندان و

کنش‌ها در هیچ سازماندهی غیررسمی اجتماعی را ایجاد نمی‌کند و مرزگذاری‌های ظریفی را نیز شامل می‌شود که آن را به عاملیت خودآگاه تبدیل می‌کند.

از اصلی‌ترین پیش‌شرط‌های رسیدن به آن است. او با اشاره به موفقیت کشورهای توسعه‌یافته‌ای همچون ژاپن، انگلیس و آمریکا، آموزش را پایه‌و‌اساس شکوفایی اقتصادی اصغر میرفردی سپس با طرح این پرسش که چرا ایران با وجود سابقه طولانی در آموزش نرسیده، چهار دلیل عمده شامل اولویت‌دهی به جایگاه اجتماعی آموزش به جای دانش و مهارت، جذب نیروی انسانی بر اساس معیارهای ایدئولوژیک، تغییرات بی‌رویه و غیرضروری در محتوای آموزشی، و ضعف مالی و تجاری‌سازی آموزش در

این باره بر می‌شمرد. این یادداشت در زیر از نظراتان می‌گذرد: *****

توسعه، مفهوم مطلوبی است که روایای همه جوامع و حاکمان آنهاست و نابرخوردارترین جوامع نیز آن را به عنوان یک آرزو در اندیشه خود دارند. تنها آرزوی توسعه، جوامع را به توسعه نمی‌رساند. دانش، سرمایه انسانی، منابع مالی و ... از مهم‌ترین پیش‌زمینه‌های دستیابی به توسعه است. در این میان، دانش و آموزشی که به تقویت سرمایه انسانی و فناوری منجر شود، از جایگاه برجسته و بی‌بدلی برای دستیابی به توسعه و حفظ دستاوردها و دستیابی به توسعه‌ای برخوردارند. تجربه کشورهای که به شاخص‌های بالای توسعه همه‌جانبه دست یافته‌اند، نشانگر کیفیت بالای آموزش و اهتمام آغازین آنها به آموزش بسان پایه توسعه است.

کشورهایی چون ژاپن، انگلستان، امریکا، فرانسه و دیگر کشورهای توسعه‌یافته و

چرا آموزش در ایران گره‌گشای پیشرفت نشد؟

کشورهای نوظهور توسعه‌ای که در حال تجربه آغازین شکوفایی اقتصادی‌اند، از رهگذر آموزش با کیفیت بالا توانستند به مسیر توسعه گام نهند و به شکوفایی اقتصادی و اجتماعی دست یابند. کشور ما که از ۱۵۰ سال پیش به آموزش نوین روی آورد، به دلایل گوناگون نتوانسته است به توسعه مطلوب



واقعی دست یابد و هنوز عنوان «در حال گذار» را بر پیشانی خود دارد و حتی در برخی شاخص‌های توسعه‌ای، به سطحی پایین‌تر از

در حال گذر بودن فروکاسته شده است. برای هر ایرانی و حتی پژوهشگران غیرایرانی در زمینه توسعه، این پرسش پیش می‌آید که چرا ایران با این پیشینه طولانی پیوند با تمدن نوین نتوانسته است به جایگاه مناسب توسعه‌ای دست یابد؟ نمی‌توان چنین وابسمانده‌ای توسعه‌ای را به یک یا چند عامل انگشت‌شمار نسبت داد. با این وجود، نقش کیفیت آموزشی و نحوه مدیریت آموزش در این وضعیت برجسته است. برای آسیب‌شناسی آموزش در ایران و نقش آن در وضعیت توسعه، نیاز است از چند زاویه به جایگاه آموزش و نوع نگاه به آن در ایران پرداخت.

الف: ویژگی هستی‌شناختی و کارکردی مورد انتظار نسبت به آموزش در جامعه ما مورد کم توجهی قرار گرفته است، به گونه‌ای که کارکرد اجتماعی و... ادامه در همین صفحه

نظریه‌پردازان و معماران اصلی این توطئه، نه سیاستمداران حرفه‌ای یا نظامیان، بلکه دو تن از برجسته‌ترین دانشگاهیان و ایران‌شناسان زمانه بودند. شخصیت اول، آن لمیتون، استاد زبان فارسی در مدرسه مطالعات مشرق‌زمین و آفریقا (SOAS) بود. لمیتون، که از خاندانی اشرافی می‌آمد، یک ایران‌شناس معمولی نبود. او در طول جنگ جهانی دوم به عنوان وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران خدمت کرده و به پاس خدماتش در زمینه پروپاگاندای جنگی، نشان امپراتوری بریتانیا را دریافت کرده بود. اسناد نشان می‌دهند که کرسی استادی او در دانشگاه با حمایت مالی مستقیم AIOC تأمین می‌شد و او نقشی کلیدی در آموزش کارمندان شرکت نفت و دیپلمات‌های اعزامی به ایران داشت. ذهنیت لمیتون که در یادداشت‌ها و توصیه‌هایش به وزارت خارجه بازتاب یافته، آمیزه‌ای از دانش عمیق آکادمیک و پیش‌داوری‌های عمیقاً استعماری بود. او به وجود یک «ذهنیت فارسی» معتقد بود و ایرانیان را ذاتاً فاقد توانایی تفکر مستقل و آگاهی ملی می‌دانست. از نظر او، محمد مصدق، این اشراف‌زاده تحصیل‌کرده اروپا، یک متعصب خطرناک و غیرمنطقی بود که امپراتوری را به سخره گرفته بود. تنها دو ماه پس از نخست‌وزیری مصدق، در ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱، لمیتون در یادداشتی کلیدی به وزارت خارجه، رسماً نظریه برانندازی پنهانی دولت او را مطرح کرد. او استدلال می‌کرد که بریتانیا باید سرسرخانه در برابر مصدق بایستد، از هرگونه مصالحه، به‌ویژه با میانجی‌گری آمریکا، خودداری کند و همزمان «تلاش‌های غیررسمی برای تضعیف او» را به پیش ببرد.

شخصیت دوم، رابرت چارلز زینر، همکار و دوست لمبتون و استاد دانشگاه آکسفورد بود. زینر، متخصص ادیان باستانی و زبان سانسکریت، چهره‌ای نامتعارف و یک «جیمز باند دانشگاهی» بود. او که در طول جنگ جهانی دوم در بریس‌های اطلاعاتی خدمت کرده بود، به توصیه لمبتون مأموریت یافت تا به ایران بازگردد و استراتژی او را عملیاتی کند. مأموریت زینر، فعال‌سازی شبکه‌ای از ایرانیان طردار بریتانیا برای ایجاد بی‌ثباتی

کودتا با اسکناس در قوطی بیسکویت انگلیسی



بودجه و حمایت کامل AIOC شکل گرفت، در برنامه‌ها خود به کارگران هشدار می‌داد: «این اتحادیه جدید ما هیچ ربطی به سیاست ندارد... به دولت و شرکت که همیشه برای رفاه شما کار می‌کنند، توهمین نکنید». این تلاش برای ساختن یک بدیل فرمایشی با شکست کامل مواجه شد و تعداد اعضای آن هرگز از دو هزار نفر فراتر نرفت. اما همزمان، با تشویق بریتانیا، موجی از سرکوب و دستگیری فعالان مستقل کارگری آغاز شد و ظرف چند ماه، حضور سازمان‌یافته توده در خوزستان تقریباً ریشه‌کن شد.

این اسناد به‌روشنی نشان می‌دهند که بریتانیا، سال‌ها پیش از ملی شدن نفت، فعالانه در سرکوب جنبش‌های دموکراتیک و مردمی ایران برای حفاظت منافع اقتصادی خود دست داشته است. این پیش‌زمینه، واکنش هیستریک آنها به ملی شدن نفت را قابل فهم می‌سازد. با ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۹۵۱، بریتانیا خود را در برابر یک عمل انجام‌شده دید. اسناد از طبقه‌بندی خارج‌شده نشان می‌دهند که ایده سرنگونی دولت مصدق از همان ابتدا در لندن شکل گرفت، مدت‌ها پیش از آنکه واشنگتن به صورت جدی وارد ماجرا شود. شگفت‌انگیزتر آنکه

جلب کند. قدرت‌نمایی این جنبش در اعتصابات متعدد، زنگ خطر را برای بریتانیا به صدا درآورد. آنها این جنبش را نه یک حرکت اصیل برای حقوق کارگران، که «عروسک خیمه‌شب‌بازی شوروی» می‌دیدند. واکنش بریتانیا، که در اسناد وزارت خارجه و گزارش‌های دیپلماتیک ثبت شده، الگویی از سرکوب و کنترل را نشان می‌دهد که بعدها علیه دولت مصدق نیز به کار گرفته شد. پس از اعتصاب بزرگ در میدان نفتی آغاچاری در سال ۱۹۴۶ که با خشونت نیروهای دولتی و امنیتی شرکت سرکوب شد، لندن به این نتیجه رسید که باید جنبش کارگری را از درون مهار کند.

یک سند وزارت سوخت و نیروی بریتانیا با صراحتی بی‌رحمانه استراتژی آنها را فاش می‌کند: «ایرانیان مردمی ضعیف و سست‌اند، برای دموکراسی آماده نیستند... این هدف با بازسازی جنبش کارگری ایران و بهبود روابط کارگر و کارفرما بر اساس خطوط کارپارتیستی محقق خواهد شد.» نتیجه این تفکر، تأسیس یک اتحادیه دست‌نشانده و فرمایشی به نام «اتحادیه کارگران نفت» (OWU) در ژانویه ۱۹۴۷ بود. این اتحادیه که با

«دولت در دولت» بود. این شرکت بزرگ‌ترین کارفرما و منبع درآمد مالیاتی ایران بود. زیرساخت‌ها را نه دولت ایران، که شرکت نفت انگلیس تأمین می‌کرد: شبکه‌ای از جاده‌ها، خانه‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها. اما این توسعه، چهره‌ای تاریک نیز داشت. شرکت با تکیه بر شبکه‌های امنیتی خصوصی خود و با همکاری ارتش دولت کارگری کلمنت اتلی برای بقا، چشم به دارایی‌های خارجی خود دوخته بود.

در میان این دارایی‌ها، هیچ‌کدام به اندازه «شرکت نفت ایران و انگلیس» حیاتی نبود. این شرکت، که دولت بریتانیا مالک اکثریت سهام آن بود، تنها یک بنگاه تجاری نبود؛ بلکه شریان اصلی اقتصاد و امنیت امپراتوری به شمار می‌رفت. پالایشگاه عظیم آبادان، که در گزارش‌های کابینه جنگ «جایگزین‌ناپذیر» توصیف شده بود، بزرگ‌ترین تأمین‌کننده بنزین هواپیما با اکتان ۱۰۰ برای متفقین بود و تولید نفت خام ایران در طول جنگ بیش از دو برابر شد. ارنست پوپن، وزیر خارجه وقت، نفت ایران را «یکی از مهم‌ترین منافع راهبردی ما» می‌خواند. اسناد جدید نشان می‌دهند که شرکت نفت انگلیس در ایران صرفاً یک شرکت تجاری نبود، بلکه نوعی